

موضوع:

فلسفه اسلامی: ۵۶ (فلسفه و عرفان: ۱۱۷)

گروه مخاطب:

تخصصی (طلاب و دانشجویان)

شماره کتاب: ۱۲۵۱

مسلسل انتشار: ۲۴۵۰

زکوی، علی اصغر، ۱۳۴۴ -

بیض الحقیقه از دیدگاه ملاصدرا و منادشناسی لایبنیتز / علی اصغر زکوی. - قم: بوستان کتاب قم
(انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، ۱۳۸۴.

۳۹۹ ص. - (بوستان کتاب قم؛ ۱۲۵۱) (فلسفه اسلامی؛ ۵۶؛ فلسفه و عرفان؛ ۱۱۷)

۳۴۱۰۰ ریال: X - 778 - 371 - 964 ISBN

فهرست نویسی براساس اطلاعات قیبا.

ص. ع. به انگلیسی: 'Alī Aṣghar Zakavī, Baṣīṭ al-Haqīqah Az Didgāhe Molā Ṣadrā Va Monād: Shenāsiye Leibniz [Monadology from view point of Molā Sadra und Leibniz]

کتابنامه: ص. [۲۸۹] - ۳۹۳؛ همچنین به صورت زیرنویس.

نمایه.

۱. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، ۹۷۹ - ۱۰۵۰ ق. نظریه درباره بیض الحقیقه. ۲. صدرالدین

شیرازی، محمد بن ابراهیم، ۹۷۹ - ۱۰۵۰ ق. - نقد و تفسیر. ۳. فلسفه اسلامی. ۴. لایبنیتز، گوتفرید ویلهلم

فون. ۱۶۴۶ - ۱۷۱۶ م. Leibniz, Gottfried wilhelm von. نقد و تفسیر. ۵. منادشناسی. ۶. فلسفه تطبیقی.

الف. دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم. مؤسسه بوستان کتاب قم. ب. عنوان.

بسیط الحقیقه

از دیدگاه ملا صدرا

و مناد شناسی لایبنتز

دکتر علی اصغر زکوی

بوته رحمت

۱۳۸۴

بُستَن کُتَب

بسیط الحقیقه از دیدگاه ملاصدرا
و منادشناسی لایبیتز

• نویسنده: دکتر علی اصغر زکوی

• ناشر: مؤسسه بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)

• لیتوگرافی، چاپ و صحافی: چاپخانه دفتر تبلیغات اسلامی • نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۴

• شمارگان: ۱۵۰۰ • بها: ۳۴۰۰ تومان

تمامی حقوق © محفوظ است

printed in the Islamic Republic of Iran

✓ دفتر مرکزی: قم، خ شهدا (صفائییه)، ص پ ۹۱۷، تلفن: ۷۷۴۲۱۵۵-۷، نمابر: ۷۷۴۲۱۵۴

✓ فروشگاه مرکزی: قم، چهار راه شهدا (عرضه ۱۲۰۰۰ عنوان کتاب با همکاری ۱۷۰ ناشر)

تلفن پخش: ۷۷۴۳۴۲۶

✓ فروشگاه شماره ۲: تهران، خ فلسطین جنوبی، کوچه دوم (پشن)، تلفن: ۶۴۶۰۷۳۵

✓ فروشگاه شماره ۳: مشهد، چهار راه خسروی، مجتمع یاس، تلفن: ۲۲۳۳۶۷۲

✓ فروشگاه شماره ۴: اصفهان، چهار راه کرمانی، گلستان کتاب، تلفن: ۲۲۲۰۳۷۰

✓ فروشگاه شماره ۵: اصفهان، میدان انقلاب، جنب سینما ساحل، تلفن: ۲۲۲۱۷۱۲

پست الکترونیک: E-mail: info@bustaneketab.com

جدیدترین آگار مؤسسه و آشنایی با آن در وب سایت:
<http://www.bustaneketab.com>

با قدردانی از همکاریانی که در تولید این اثر نقش داشته اند:

○ ویراستار: غلامرضا پاکروان ○ کنترل ویرایش: مسلم سلگی ○ حروف نگار: سید مهدی محسنی ○ اصلاحات حروف نگاری:
احمد اخلی ○ صفحه آرا: امیرحسین علیمردانی ○ نمونه خوانی: سجاد بیگی، ابوالحسن مسیب نژاد، علی میری، سید حسین
حسینی، شکرالله آقازاد، سید علی قائمی، جلیل حبیبی و محمد جواد مصطفوی ○ کنترل فنی صفحه آرای: سید علی قائمی
○ نظارت و کنترل: عبدالهادی اشرفی ○ طراح جلد: باسم الزام ○ مسئول تولید: حسین محمدی ○ پی گیر چاپ: سید رضا

فهرست مطالب

مقدمه	۱۱
-------	----

بخش اول: شرح حال و مبانی فلسفی صدرالمতالیهین و لایبنیتز

فصل اول: نگاهی به زندگی، شخصیت و آثار صدرالمتالیهین	۲۵
---	----

چکیده مطالب	۳۴
-------------	----

فصل دوم: نگاهی به زندگی، شخصیت و آثار لایبنیتز	۳۷
--	----

شرح حال	۳۷
---------	----

شخصیت علمی و جایگاه فلسفی او	۳۹
------------------------------	----

آثار	۴۴
------	----

چکیده مطالب	۴۵
-------------	----

فصل سوم: برخی ویژگی‌های تفکر لایبنیتز	۴۷
---------------------------------------	----

وحدت معرفت	۴۷
------------	----

عقل‌گرایی به عنوان یک روش	۵۱
---------------------------	----

لایبنیتز نگاه به گذشته	۵۵
------------------------	----

پویا دیدن جهان	۵۸
----------------	----

چکیده مطالب	۶۰
-------------	----

فصل چهارم: نگاهی به مبانی فلسفی صدرالمতالیهین	۶۵
اصالت وجود، وحدت وجود و تشکیک وجود	۶۵
امکان فقری یا فقر وجودی	۷۴
حرکت جوهری	۷۹
دلایل اثبات حرکت جوهری	۸۴
روش معرفتی صدرالمতالیهین	۸۶
چکیده مطالب	۹۳
اصالت وجود، وحدت و تشکیک وجود	۹۳
فقر وجودی	۹۴
حرکت جوهری	۹۴
روش معرفتی صدرالمতالیهین	۹۵
فصل پنجم: نگاهی به مبانی فلسفی لایبنتز و مقایسه آن با دیدگاه صدرالمতالیهین	۹۷
انواع حقیقت	۹۹
اصل امتناع تناقض و اصل جهت کافی	۱۰۴
اصل کمال	۱۰۸
نظام احسن و نظم کلی (عام)	۱۱۰
اصل هماهنگی پیشین - بنیاد	۱۱۱
اصل وحدت نامتایزان و اصل اتصال	۱۱۳
جوهر ذاتاً فعال، پویا و متکامل است	۱۱۵
چکیده مطالب	۱۱۸

بخش دوم: بساطت و ترکیب

۱. مرکب و اقسام آن	۱۲۶
--------------------	-----

۱۳۰	۲. بسیط و اقسام آن
۱۳۲	۳. کاربردهای واژه بسیط
۱۳۴	چکیده مطالب
۱۳۶	۴. قواعد کلی مربوط به بسیط و مرکب
۱۳۹	چکیده مطالب

بخش سوم: قاعده بسیط الحقیقه و پیشینه تاریخی آن

۱۴۵	۱. ارسطو
۱۴۷	۲. افلاطون
۱۴۸	۳. عرفای اسلامی
۱۵۹	۴. فلاسفه اسلامی
۱۶۵	چکیده مطالب

بخش چهارم: بسیط الحقیقه در تفکر صدرایی

۱۷۱	فصل اول: اثبات بساطت واجب الوجود
۱۷۹	چکیده مطالب
۱۸۳	فصل دوم: براهین اثبات قاعده بسیط الحقیقه
۱۸۳	برهان اول
۱۹۰	نوع حمل در این قاعده
۱۹۴	برهان دوم
۲۰۳	چکیده مطالب
۲۰۷	فصل سوم: موارد کاربرد قاعده بسیط الحقیقه
۲۱۸	چکیده مطالب

بخش پنجم: بسیط الحقیقه از دیدگاه حکمای بعد از صدر المتألهین

۲۳۱	۱. فیض کاشانی
۲۳۴	۲. ملا علی نوری اصفهانی
۲۳۸	۳. ملا عبدالله و ملا علی مدرّس زنوزی
۲۳۹	۴. ملا محمد مهدی نراقی
۲۳۱	۵. حکیم سبزواری
۲۳۴	چکیده مطالب

بخش ششم: مناد شناسی لاینیتز در مقایسه با بسیط الحقیقه صدرایی

۲۳۹	فصل اول: حقیقت منادها یا جواهر فرد بسیط و مسائل پیرامون آن
۲۳۹	نظریه جدید درباره جواهر
۲۴۵	وجود جواهر فرد بسیط یا منادها
۲۴۷	نیرو، ادراک و شوق
۲۵۴	طبقات جواهر فرد بسیط
۲۵۸	روابط میان منادها
۲۶۸	تصورات فطری
۲۷۳	خدا در فلسفه لاینیتز
۲۸۲	چکیده مطالب
۲۹۱	فصل دوم: مفهوم بساطت در فلسفه لاینیتز و مقایسه آن با دیدگاه ملاصدرا
۲۹۱	بساطت و ترکیب
۲۹۵	موارد کاربرد واژه بسیط
۲۹۵	جواهر فرد بسیط
۲۹۶	ادراک و بسیط و مرکب

۳۰۲	خداوند بسیط الحقیقه است
۳۰۴	چکیده مطالب
۳۰۷	فصل سوم: نتایج بسیط دانستن واقعیات هستی، در فلسفه لایبنیتز و مقایسه آن با دیدگاه صدر المتألهین
۳۰۷	بسیط الحقیقه، کل اشیا است
۳۱۳	سلسله مراتب هستی
۳۱۸	شعور عمومی موجودات جهان
۳۲۳	فطری بودن شناخت خدا
۳۲۴	علم پیشین الهی
۳۲۵	هیچ چیز فانی نمی شود
۳۲۷	چکیده مطالب
۳۳۳	جمع بندی و نتیجه گیری

فهرست ها

۳۶۱	فهرست تفصیلی موضوعات
۳۷۵	آیات
۳۷۷	روایات
۳۷۹	اشعار
۳۸۳	اعلام
۳۸۹	کتاب نامه
۳۹۵	منابع انگلیسی
۳۹۷	summary

مقدمه

حمد و ثنای بی پایان، ذات واجب، بسیط و یگانه بی همتایی را سزد که مستجمع جمیع کمالات است و از هر نقص و ترکیب و بدیلی منزّه و پاک؛ بی نیازی که درک بشر از فهم کنه ذاتش ناتوان است و دل و جان او در برابر شکوه و جلال و جبروتش تسلیم:

نه ادراک بر کنه ذاتش رسد نه فکرت به غور صفاتش رسد

نه بر اوج ذاتش پرد مرغ و هم نه در ذیل و صفش رسد دست فهم^۱

مهربانی که بر اهل ایمان منت نهاد و آخرین برگزیده اش را فرو فرستاد تا آیات نورانی اش را بر آنان تلاوت نموده، به تزکیه و تعلیم کتاب و حکمت، همت گمارد، فرشیان را با عرشیان آشنا سازد تا این که آدمی در پرتو علم و ایمان و عمل، بارسیدن به حیات طیبه، از ملک پران شود و به مرتبه ای که اندر و هم ناید، بار یابد.

سلام و تحیت بی انتها بر سید رسولان، خاتم انبیا، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که عصاره عالم است و جمله کائنات، به یمن وجود او، از نیستی محض و کتم عدم، به روشنای هستی قدم گذاشته اند که فرمود: «لولاک لما خلقت الأفلاك». سلام بر اولیا و اوصیا طاهرینش علیهم السلام که جملگی سرچشمه های زلال علم و معرفت و حکمت و بار یافتگان

مقام رفیع انسانیت بوده‌اند.

باری، از آغاز آفرینش، آدمی، این اشرف مخلوقات، با تکیه بر خلقت بی‌بدیلش، همواره با اندیشه و خردورزی، دمساز بوده، سعی در تبیین و تفسیر جهان پیرامون خود داشته است و هر چه از عمر بشر گذشت، بر بلوغ فکری او افزوده شد و تفسیرهای متنوعی از هستی ارائه کرد. اگر فلسفه را اندیشه و خردورزی درباره هستی بدانیم، می‌توان مدعی شد که این فعالیت فکری، همواره همراه بشر بوده و خواهد بود.

فلسفه و حکمت اسلامی، یکی از نتایج اندیشه اندیشمندان مسلمان است که باز سرگذراندن فراز و نشیب‌های بسیار، به نسل کنونی رسیده است و ما میراث‌دار اندیشه‌های فلسفی گذشتگان خود هستیم؛ همان‌گونه که فلسفه غرب نیز از محصولات خردورزی بشر تلقی می‌شود، که البته روند تاریخی کاملاً متفاوتی داشته است.

فلسفه، مانند هر دانش دیگری، موضوع، روش، زبان، مفاهیم، اصطلاحات، اصول و قواعد خاص خود را دارد که این مهم، بر هیچ اهل نظری پوشیده نیست. با نگاهی به تاریخ اندیشه اسلامی در می‌یابیم که حکیمان مسلمان، در دوران پس از تأسیس فلسفه اسلامی، روش‌های نسبتاً متفاوتی را در تفسیر هستی اتخاذ کرده‌اند که سرانجام، همه آن‌ها در روش صدرایی و حکمت متعالیه تجلی و ظهور تازه‌ای یافته‌اند. در حالی که فلسفه غرب، در هر دوره‌ای وضعیت خاص خود را داشته و با پشت سرگذاردن دوران باستان، سده میانه، عصر جدید و دوره مدرن، وضعیتی کاملاً متفاوت از فلسفه اسلامی را تجربه می‌کند؛ زیرا امروزه در مغرب زمین، دیگر با یک مکتب فراگیر فلسفی روبه‌رو نیستیم و متافیزیک و مابعدالطبیعه، وضعیت بی‌سابقه‌ای به خود گرفته است، که در این جا، مجال بررسی و تحلیل آن نیست.

اما در این میان، به ویژه در اندیشه اسلامی، قواعد فلسفی، هم‌چون فرمول‌های

فیزیک یا قواعد فقهی، نفس کلیدی و بسیار پراهمیتی دارند. مجموعه این قواعد، که در فلسفه اسلامی، از فراوانی نسبی برخوردار است، نخستین بار، توسط استاد ارجمند، جناب آقای دکتر ابراهیمی دینانی، به شایستگی از آثار اندیشمندان مسلمان استخراج و تجزیه و تحلیل شد و در یک مجموعه سه جلدی به زیور طبع آراسته گشت.

در این تحقیق، تجزیه و تحلیل یکی از قواعد مهم فلسفه صدرایی، معروف به «قاعده بسیط الحقیقه» مورد توجه قرار گرفته است که البته همان طور که از عنوان کتاب پیدا است، نوعی مطالعه و بررسی مقایسه‌ای خواهد بود. از این رو، موضوع کتاب عبارت است از: بسیط الحقیقه از دیدگاه ملاصدرا و منادشناسی لایبنتز.

صدرالمآلهین در دائرة المعارف فلسفی خویش، یعنی کتاب اسفار، این قاعده را از غوامض علوم الهی دانسته، درک و فهم آن را جز برای کسانی که از سوی حق تعالی به سرچشمه علم و حکمت بار یافته‌اند، به غایت دشوار می‌داند.^۱

با نگاهی به تاریخ فلسفه، درمی‌یابیم که برخی از اصطلاحات فلسفی، به صورت مشترک و یک‌سان، در مکاتب مختلف و در ادوار گوناگون مورد تأکید و توجه بوده‌اند. اصطلاحاتی مانند: وجود، موجود، علیت، مثل، جوهر، صیورت، حرکت، زمان، مکان، مقولات، عقل، نفس، فاهمه، مادی و مجرد و دیالکتیک. چه بسیار فلاسفه‌ای که در ادوار مختلف، در مغرب زمین و در جهان اسلام، با وجود گرایش‌های متفاوت، اصطلاحات مشابهی را به کار گرفته‌اند؛ اما هر کدام از آنان معنای ویژه و گاه کاملاً متفاوتی را از آن اراده کرده‌اند؛ مثلاً واژه «دیالکتیک»، در فلسفه سقراط، افلاطون، کانت و هگل، از واژه‌های کلیدی بوده است؛ اما آن‌چه افلاطون از آن می‌فهمید، با آن‌چه کانت از آن اراده می‌کرد، کاملاً متفاوت بود،

۱. محمد بن ابراهیم صدرالمآلهین شیرازی، اسفار، ج ۶، ص ۱۱۰: «هذا من الغوامض الإلهية التي يستصعب إدراكه إلا على من آتاه الله من لدنه علماً وحكمة».

به گونه‌ای که حتی دیالکتیک کانتی، درست نقطه مقابل دیالکتیک افلاطونی بود. از این رو، تشابه ظاهری میان اصطلاحات و مفاهیم به کار رفته در اندیشه‌های دو فیلسوف، نباید ما را از اختلاف در معانی و مبانی آنان غافل سازد.

در این میان، مفاهیم «بساطت» و «ترکیب» و قواعد مربوط به آن‌ها، مورد توجه فلسفه اسلامی به ویژه صدرالمتألهین بوده است. برخی از صاحب نظران، قرن هفدهم در مغرب زمین را نیز قرن پیدایش معنای بساطت و مفاهیم متلازم با آن، یعنی کلیت و تناهی در تفکر فلسفی دانسته‌اند.^۱ این مفاهیم، در میان فلسفه پیروان دکارت ظهور کردند و منشأ تحولاتی در مباحث علمی و فلسفی شدند.

صدرالمتألهین شیرازی (متوفای ۱۰۵۰ ق. ۱۶۴۲ م.) دقیقاً معاصر دکارت (متوفای ۱۶۵۰ م.) بوده است؛ اما لایبنیتز، چهار سال پس از رحلت ملاصدرا، یعنی در سال ۱۶۴۶ میلادی دیده به جهان گشود و باروخ اسپینوزا دیگر فیلسوف پیرو دکارت، ده سال پیش از درگذشت ملاصدرا، به سال ۱۶۳۲ میلادی تولد یافت.

در میان فلسفه پیرو دکارت، لایبنیتز از معدود فلاسفه‌ای است که آرا و اندیشه‌های او با آرا و اندیشه‌های فلاسفه اسلامی به ویژه ملاصدرا، قرابتی خاص دارد. وی در فلسفه خویش، که به «منادشناسی» موسوم است، به مفاهیم بسیط و مرکب، توجه ویژه‌ای داشت. به همین علت، موضوع این کتاب، مقایسه‌ای است میان قاعده بسیط الحقیقه و ابعاد مختلف آن، با منادشناسی لایبنیتز. از این رو، غرض و رسالت اصلی این تحقیق، مقایسه و تطبیق همه‌جانبه موضوع مورد نظر است تا مشخص شود که آیا جدای از شباهت‌های ظاهری در مفاهیم و اصطلاحات، قرابتی عمیق و اساسی در زمینه بساطت و مسائل پیرامون آن، میان این دو فیلسوف وجود دارد یا خیر؟ آیا این قرابت‌ها، از مبادی مشترک، سرچشمه گرفته‌اند؟ هر کدام از این دو

۱. منوچهر صانعی دره بیدی، «بسیط الحقیقه در الهیات صدرا و منادشناسی لایبنیتز»، خرد نامه صدرا،

فیلسوف، چه اندازه به نتایج و لوازم منطقی نظریات خود توجه داشته‌اند؟ هر کدام از آنان در طرح مفاهیم بساطت و ترکیب و قواعد مربوط به آن، چه غرض و هدفی را دنبال می‌کردند؟ تفاوت دیدگاه‌های آنان در مسأله مورد بحث چیست؟ و

اما فلسفه تطبیقی چیست و باید چه ویژگی‌هایی داشته باشد؟ آیا فلسفه تطبیقی، به معنای کنار هم گذاشتن آراء فلاسفه مختلف و مقایسه آن‌ها است؟ پیشینه تاریخی آن تا کجا است؟ به نظر می‌رسد که پیش از آغاز مباحث اصلی کتاب، پاسخ به پرسش‌های بالا ابهام را از چهره فلسفه تطبیقی برطرف خواهد ساخت.

وقتی به آثار فلاسفه گذشته، به ویژه ارسطو در یونان، فارابی، ابن سینا و به خصوص ملاصدرا در جهان اسلام مراجعه کنیم، می‌بینیم همه آن‌ها به نوعی به مقایسه آرای گذشتگان پرداخته‌اند؛ اما هیچ کدام از این آثار، جزء فلسفه تطبیقی، به معنای دقیق آن قرار نگرفته و کسی آن‌ها را از آثار کلاسیک در فلسفه تطبیقی به شمار نیاورده است. از نظر ارسطو، که بیش تر سعی داشت فلسفه خود را سنتزی از آرای پیشینیان خود و نیز کامل تر از آن‌ها بداند، مقایسه میان آرای گذشتگان، در واقع، یک روش تحقیق فلسفی محسوب می‌شد تا بتواند رأی نهایی خود را اعلان کند. در جهان اسلام، چنین شیوه‌ای، به ویژه در آثار صدر المتألهین و خصوصاً در اسفار، کاملاً مشهود است. وی در هر مسأله‌ای، نخست به نقل آرای پیشینیان خود، از حکمای یونان گرفته تا مشائیان اسلامی، اشراقیون، عرفا و متکلمان می‌پردازد و پس از جرح و تعدیل آن‌ها، نظر خود را به عنوان نظر کامل تر و جامع تر بیان می‌کند. با این حال، آثار ملاصدرا نیز فلسفه تطبیقی به شمار نمی‌آیند.

جناب آقای دکتر دآوری، در مقاله‌ای با عنوان «مقدمه‌ای برای ورود به بعضی مباحث تطبیقی در فلسفه»، درباره چنین فلاسفه‌ای و آثار آنان می‌نویسد:

آن‌ها قصد تطبیق - به معنای درست آن را - نداشته‌اند و اگر آرای اسلاف و معاصران خود را نقل کرده‌اند، تمهید مقدمه‌ای برای توجیه رأی و نظر خودشان بوده است.

متقدمان، برخلاف متجددان، که نو می‌خواهند و در حسرت نو دیدن و نو گفتن هستند، اصرار داشته‌اند که سخن آن‌ها تازه و نو نیست و قبل از ایشان هم کسانی این نظر را داشته‌اند ... ارسطو، ابن سینا و ملاصدرا در نقل آرای فلاسفه و بحث و نقادی در آن‌ها، غرضی جز محقق کردن رأی و نظر خود نداشته و تطبیق در آثار ایشان، امری عارضی و جزئی از طریق تحقیق ایشان است.^۱

در حالی که فلسفه تطبیقی، معنایی بس عمیق‌تر از صرف مقایسه و کنار هم قرار دادن آرای فلاسفه و فهم آن‌ها و پی بردن به شباهت‌ها و اختلاف‌های ظاهری آن‌ها دارد. در دنیای غرب، هگل^۲ نیز در کتاب پدیدارشناسی روح به تاریخ فلسفه و آرا، اندیشه‌ها و نظریات گذشتگان از فلاسفه، توجه ویژه داشته است، فلاسفه‌ای مانند شکاکان، سقراط، افلاطون و دکارت؛ اما شیوه نگرش و رفتار او با شیوه فلاسفه اسلامی، در نقل و مقایسه و کنار هم گذاشتن آرای پیشینیان، به کلی متفاوت بوده است. هگل هرگز در صدد آن نبوده که با جرح و تعدیل و نقض و ابرام آرا و اندیشه‌های پیشینیان، رأی خود را بیان کرده و احیاناً به کرسی بنشاند. اگرچه او بر این باور بود که فلسفه و دوران او، پایان تاریخ و زمان ظهور فیلسوفی با فلسفه‌ای کامل است، با این حال از دیدگاه هگل، فلسفه، اصولاً تاریخ فلسفه است و غرض وی از نقل و بررسی آرای پیشینیان، در حقیقت، نشان دادن مراحل گسترش و شکوفایی تدریجی فلسفه بوده است، نه تطبیق آن‌ها. آقای دکتر داوری در این باره می‌نویسد:

کسی تاکنون فلسفه هگل را فلسفه تطبیقی نخوانده و کسانی که فلسفه تطبیقی نوشته‌اند، کم‌تر هگلی بوده‌اند ... با این که فلسفه‌ها در آثار هگل (پدیدارشناسی روان)، به ویژه، فصل روان مطلق آن با هم تطبیق شده‌اند، مع هذا مقصود او تطبیق نیست و فلسفه‌ها استقلالی ندارند و مظهر روان مطلق و مرحله‌ای از بسط آن هستند ... هگل

۱. خردنامه صدرا، ش ۲، ص ۴۰.

نوعی تاریخ فلسفه یا تاریخ عقلی بسط فلسفه را بنیان گذاشته است...^۱

باری، ظهور فلسفه تطبیقی به معنای دقیق آن - که بعد از این خواهد آمد - تا قرن بیستم به تأخیر افتاد و شاید علت اساسی و مهم این تأخیر، آن بوده است که اصولاً تطبیق و مقایسه میان دو فیلسوف، دو فرهنگ، دو تمدن و دو تفکر، در صورتی ممکن است که یکی از آن‌ها، خود را رقیب بلامنازع و برتر و مطلق نپندارند و دیگران را به رسمیت شناخته، شایسته گفت و گو، مقایسه و تطبیق بدانند. تنها در چنین بستری است که تطبیق و مقایسه رخ می‌دهد؛ اما اگر یک تفکر یا تمدن، خود را برتر و مطلق دانسته، برای دیگر اندیشه‌ها و تمدن‌ها محلی از اعراب قائل نبوده و آن‌ها را به رسمیت نشناسد، هیچ‌گاه پا به میدان و عرصه گفت و گو، تطبیق و مقایسه نخواهد گذاشت.

غرب نیز تا زمانی که تمدن، تفکر و اندیشه خویش را بلامنازع می‌پنداشت، در حقیقت، باب هر گونه گفت و گو و تطبیق را به روی خویش بسته بود و تنها در اوایل قرن بیستم بود که این مانع از سر راه اندیشمندان بر داشته شد. دکتر داوری در این باره می‌نویسد:

اصولاً شرق‌شناسی در یک مرحله‌ای از تاریخ، وجود هر چیز را که غیر غربی بود، متعلق به گذشته می‌دانست که باید به تملک دوره جدید درآید ... ولی همین کوشش (یعنی شرق‌شناسی) در دورانی که غرب، در قدرت خود شک کرد، زمینه‌ای برای پیدایش ادبیات تطبیقی، فلسفه تطبیقی و حقوق تطبیقی شد. تا وقتی که غرب تسلط بی‌چون و چرا داشت، قیاس آن با هیچ تاریخی مورد نداشت ... کتابی که ماسون اورسل (در اوایل قرن بیستم)، تحت عنوان فلسفه تطبیقی نوشت، نشانه احترام به تفکر شرقی بود...^۲

۱. همان، ص ۴۱.

۲. همان، ص ۴۲.

حتی گفت‌وگوی تمدن‌ها، که در روزگار ما به عنوان شعاری جهانی درآمده و با استقبال کشورهای جهان و سازمان ملل روبه‌رو شده و سال ۲۰۰۱ را سال گفت‌وگوی تمدن‌ها نامیده‌اند، تنها در صورتی قابل پی‌گیری جدی و منصفانه است که صاحبان تمدن‌ها و فرهنگ‌های مختلف، به ویژه اندیشمندان آن‌ها، یکدیگر را به رسمیت شناخته باشند و خود را رقیب بلامنازع و مسلط نپندارند. در غیر این صورت، چنین آرمان و آرزویی به منصه ظهور نخواهد رسید و تنها در حد شعار باقی خواهد ماند. آری، اگر مانع ظهور فلسفه تطبیقی، پندار نادرست تسلط بی‌چون و چرای تفکر غربی بود، که با رفع آن، فلسفه تطبیقی ظهور کرد، در دنیای غیر غرب، اعم از مشرق زمین به طور کلی و جهان اسلام به طور خاص، چیز دیگری مانع بوده است. شرق دچار نوعی خودکم‌بینی و عقده حقارت در برابر استیلا و نفوذ غرب شده بود و این امر سبب گردید که نتواند خودی نشان دهد و به تطبیق و مقایسه روی آورد. البته در این میان، شاید مانع پیش‌گفته (دیگران را صاحب فکر ندانستن) نیز بی‌تأثیر نبوده است؛ اما به هر حال، مانع اصلی، زمانی برطرف شد که اقوام غیر غربی، به نوعی خودباوری و خودآگاهی دست یافتند و خود و سرمایه‌ها و گنجینه‌های فکری و فلسفی خود را باز یافتند. آن‌گاه به مقایسه و تطبیق آرا و اندیشه‌ها و سرمایه‌های خودی با متفکران غرب پرداختند و به تدریج، بازار مقایسه و تطبیق، از حالت رکود خارج شد و مقالات نوشته‌های تطبیقی تا حدودی رونق گرفت.

وقتی در وجود اقوام غیر غربی ... درجاتی از خود آگاهی پیدا شد، آن‌ها که سابقه تفکر داشتند، به آن (فلسفه تطبیقی) رو کردند و از میان ایشان نویسندگانی یا به قصد دفاع از گذشته، یا در مقام تحقیق و تفکر، آثاری نوشتند و فلسفه خود را با فلسفه اروپایی قیاس کردند ... هم‌اکنون در میان محققان اروپایی، کسانی هستند که به فلسفه اسلامی از چنین موضعی (به عنوان یک تفکر زنده، که می‌تواند ما را از سردرگمی کنونی رها سازد) نگاه می‌کنند و گاهی آن را فلسفه نجات می‌دانند و بعضی نیز در آن به عنوان تذکر و

چراغ راه‌یابی می‌نگرند. این‌ها بهتر می‌توانند کتاب فلسفه تطبیقی بنویسند...^۱

بنابراین، درست از هنگامی که اندیشه غیر غربی، به ویژه غیر مدرن، مورد توجه و اعتبار قرار گرفت، فلسفه تطبیقی نیز جای پایی پیدا کرد. از این‌رو، فلسفه تطبیقی، به معنای درست آن - که ذیلاً شرح داده خواهد شد - پدیده جدیدی است و زمانی شروع به رشد کرد که انسان غربی احساس کرد که شاید عقل مطلق و عقل کل نباشد. مضافاً این‌که ظهور دیدگاه پلورالیستی، در عرصه‌های مختلف حیات بشر، در عصر ما، زمینه ظهور فلسفه تطبیقی را بیش‌تر فراهم ساخت. در چنین فضایی، در فلسفه تطبیقی، سعی بر آن نیست که کثرت را به وحدت برگردانند، بلکه از اختلاف در ظواهر، به اختلاف در مبادی و اصول راه می‌یابند، درست بر خلاف آنچه ابونصر فارابی، در کتاب معروف الجمع بین رأی الحکیمین انجام داده است. او اگرچه به مبادی و اصول افلاطون و ارسطو توجه داشت، اما در صدد بود حتی کثرت مبادی را به وحدت برگرداند و مبادی را به هم نزدیک سازد.

با توجه به ملاحظات گذشته می‌توان فلسفه تطبیقی را به معنای دقیق و امروزی آن، این‌گونه تعریف کرد: «فلسفه تطبیقی عبارت است از مقایسه دو تفکر یا دو فلسفه، تا از ظواهر الفاظ و اصطلاحات و شباهت‌ها و تفاوت‌های میان آن‌ها، مبادی و مبانی آن‌ها را یافت، تا روشن شود که چه تفاوت‌ها یا قرابت‌هایی در مبادی دو تفکر وجود دارد و آیا الفاظ و اصطلاحات و آرای ظاهراً مشابه، از اصول و مبادی یکسانی سرچشمه گرفته‌اند یا قضیه به گونه دیگری است و نباید فریب شباهت‌های ظاهری را خورد».

برای بررسی تطبیقی دو فلسفه، چند شرط اساسی را لازم شمرده‌اند:

۱. تطبیق باید میان دو فلسفه‌ای صورت پذیرد که از حیث مبادی، تفاوت‌هایی

داشته باشند، خواه متعلق به دو فرهنگ با ریشه‌های مشترک باشند؛ مانند فرهنگ اسلامی و مسیحی، که هر دو تحت تأثیر فرهنگ یونانی بوده‌اند و یا مقایسه ابن سینا با توماس، که در دامن این دو فرهنگ تربیت و رشد یافته‌اند. خواه متعلق به دو فرهنگ کاملاً متباین باشند، که هیچ‌گونه تأثیر متقابلی بر هم نداشته‌اند؛ مانند مقایسه عرفان اسلامی با عرفان تائو در چین.

با توجه به این شرط، باید اضافه کرد که تأثیر و تأثر دو فیلسوف یا دو فرهنگی که آنان در آن ظهور کرده‌اند، شرط لازم برای امکان تطبیق نیست؛ اما مهم آن است که شرط دوم رعایت شود.

۲. در مقام درک آرای دو فیلسوف، باید راه هم‌زبانی و بلکه هم‌دلی با آنان را پیدا کرد تا بتوان به عمق آرا و نیز مبادی و اصول آنان راه یافت؛ مثلاً پروفیسور ایزوتسو توانست کتابی مفصل در تطبیق میان عرفان «لانتوتسه» (عرفان چینی پیش از اسلام) با عرفان ابن عربی اندلسی به رشته تحریر درآورد.

۳. درک این مهم که هر یک از آنان چه مقصودی را در ورای الفاظ و مفاهیم مشترک، دنبال کرده و در پی حل کدام معضل فکری بوده‌اند؛ مانند این که مقصود لایبنیتز از طرح مفهوم بساطت و نیز مقصود نهایی صدرالمتألهین از طرح آن و نیز طرح قاعده «بسیط‌الحقیقه» چه بوده است؟ در همین مرحله است که یکی از مشکلات جدی در فلسفه تطبیقی رخ می‌نمایاند و فرد باید بکوشد که اولاً اندیشه‌هایی را که احتمالاً نمی‌پسندد، عمیقاً درک کند و ثانیاً متوجه باشد که در فهم آرای مخالف، تحت تأثیر میل به تحریف و تبدیل قرار نگیرد؛^۱ زیرا انسان به‌طور طبیعی به یک تفکر یا فلسفه، گرایش و دل‌بستگی دارد و همین امر، احتمالاً مانع درک درست آرای مخالف می‌شود.

۱. در بحث مربوط به فلسفه تطبیقی، از این مقاله بهره‌جسته‌ایم: رضا داوری، «مقدمه‌ای برای ورود به

بعضی مباحث تطبیقی در فلسفه»، خودنامه، صدر، ش ۲.

۴. وقتی سخن از یک فیلسوف غربی در میان است، باید بدانیم او در چه سنت فکری و فرهنگی قرار داشته و چه نوع جایگاهی برای او، نه فقط از دیده گاه ما، بلکه از لحاظ سیر تاریخ فرهنگ غرب، می توان تصور کرد؛ زیرا در هر نوع فلسفه تطبیقی، به ناچار برای شناخت یک فیلسوف، باید او را نسبت به سنت فرهنگی خود او شناخت و آن گاه افکار او را با سنت های فرهنگی دیگر مقایسه کرد و گرنه، هر نوع مقایسه و تطبیق، مفهوم اصلی خود را از دست می دهد و نه فقط تطابق یا تباین روشن نمی گردد، بلکه از اصول و مقدمات نادرست، عملاً نتایج نادرست تر به بار می آید.^۱

هر پژوهش تطبیقی، بار عایت نکات یاد شده، یک بررسی اصیل خواهد بود و این امر، مسئولیت ما را در این نوشته، دو چندان می کند.

در کشور ما ایران، در دوره های اخیر، نویسندگان و پژوهشگرانی وارد عرصه تطبیق شده و مقالات و آثار متعددی را ارائه کرده اند؛ اما گویا هنوز در اوّل راه هستیم و ارائه مطالعات عمیقاً تطبیقی به معنای دقیق آن، خود کاوش های عمیق و زمان بیش تری را می طلبد.

ما نیز در این کتاب، با توجه به معنا و ماهیت فلسفه تطبیقی، برای مقایسه و تطبیق میان بسیط الحقیقه صدرایی و مناد شناسی لایبنتز، چاره ای جز هم دلی با هر دو فیلسوف، یافتن زبان مشترک، توجه به سنت فرهنگی و مبادی و مبانی فلسفی آنان و در نظر گرفتن غرض اصلی ایشان در طرح مفهوم بساطت و مسائل پیرامون آن نداشتیم، تا در یابیم که چگونه دو فیلسوف، متعلق به دو سنت فرهنگی متفاوت، بدون تأثیر پذیری مستقیم از یکدیگر و بدون آگاهی از فعالیت های هم، احیاناً به نظریات و نتایج مشابه و یا متفاوتی دست یافته اند و کدام یک از معضلات فکری عصر خویش را از میان برداشته اند.

۱. کریم مجتهدی، نگاهی به فلسفه های جدید و معاصر در جهان غرب، ص ۸۸.

گفتنی است که در روزگار ما - تا آن‌جا که نگارنده آگاهی دارد - تنها معدودی از اندیشمندان، به قاعده بسیط‌الحقیقه توجه کرده‌اند؛ مانند مرحوم دکتر محمود شهابی، در کتاب *النظرة الدقيقة في قاعدة بسيط الحقیقه*، که به عربی نوشته شده است، که برخی ابعاد آن را بررسی کرده است؛ اما از ویژگی تطبیق خالی است. هم‌چنین مقاله‌ای تحت عنوان «بسيط‌الحقیقه در الهیات صدرا و مناد شناسی لایبنیتز» از آقای دکتر منوچهر صانعی، در *خردنامه صدرا* به چاپ رسیده بود.^۱ از این‌رو، تحقیق حاضر، دارای مزیت‌هایی است که عبارتند از:

۱. بدیع بودن آن از لحاظ موضوع، به علت تطبیقی بودن آن و گستره تحقیق؛
۲. بهره‌گیری از منابع دست‌اول، از آثار صدرالمآلهین و لایبنیتز، در کنار منابع دیگر؛

۳. ارائه چکیده بحث، در آخر هر گفتار یا هر بخش؛

۴. ارائه جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از مجموعه مباحث؛

۵. تدوین فهرست تفصیلی از موضوعات کتاب، که ارائه این فهرست جامع و گویا، ما را از ارائه گزارشی از مجموعه مطالب و مباحث کتاب، در آغاز و در ضمن مقدمه، بی‌نیاز می‌کند؛

۶. فهرست آیات و روایات؛

۷. فهرست اشعار؛

۸. فهرست اعلام؛

۹. فهرست منابع و مأخذ (کتاب‌نامه).

علی اصغر زکوی

استادیار دانشگاه علوم پزشکی مازندران